

مدیریت فرهنگی - قسمت اول

مفهوم فرهنگ و عناصر آن

اشاره

مطالبی که در این بخش به صورت دنباله‌دار می‌آید، برداشت‌هایی کوتاه و مستقل از مباحثی است که توسط حجت الاسلام و المسلمین علیرضا پناهیان در دانشگاه امام‌صادق(ع) تحت عنوان «مدیریت فرهنگی» ارائه شده و برای اولین بار جهت استفاده عموم علاقدندان حوزه فرهنگ منتشر می‌شود. (موسسه عصر بیان معنوی - ناشر آثار استاد پناهیان)

انعکاس سؤال به استاد پناهیان

هرگونه سوال و یا نظر «مرتبط با هر گفتار» را می‌توانید به سامانه پیامکی «بیان معنوی» به شماره «۱۰۰۱۳۱۳» پیامک کنید. تمامی سوالات و نظرات به استاد منعکس می‌شود و در صورتی که پاسخ کوتاهی داشته باشد، برای شما پیامک خواهد شد. در صورت لزوم ممکن است برخی از سوالات و پاسخ‌ها در شماره‌های بعد همین نشریه منعکس شود.

مفهوم فرهنگ و عناصر آن

مدیریت فرهنگی عنوانی است مرکب از دو واژه «مدیریت» و «فرهنگ». مباحث ما در ذیل این عنوان، بیشتر ناظر به بخش فرهنگ است، نه بخش مدیریتی آن؛ چراکه فرهنگ بخش مهم‌تر این ترکیب به حساب می‌آید. بنابراین هرگاه سخن از «مدیریت فرهنگی» به میان می‌آید، نخستین مسأله‌ای که باید بدان پرداخته شود، مفهوم فرهنگ است. اگر مفهوم فرهنگ به درستی روشن شود و ابعاد مختلف آن به خوبی مورد بررسی قرار گیرد، خودبه‌خود راه برای پرداختن به مدیریت در عرصه فرهنگ هم باز خواهد شد.

برای فرهنگ تعاریف گوناگونی ارائه شده است، [۱] این تعدد تعاریف به قدری است که ارزیابی همه آنها در این مجال نمی‌گنجد، ولی پس از بررسی این تعاریف و توجه به کارکردی که اینگونه مباحث فرهنگی از این تعاریف نیاز دارد، می‌توان گفت: «فرهنگ» یعنی آنچه که در یک جامعه «مرسوم» است و یا در بین افراد آن جامعه «رواج» دارد. البته ممکن است موضوعات مختلفی در میان افراد یک جامعه رواج داشته باشد، ولی یک عنصر فرهنگی به حساب نیاید. ما هم نمی‌خواهیم فرهنگ را مساوی رواج‌یافتگی قلمداد کنیم، اما قدر مشترکی که برای همه مصادیق فرهنگ یا امور فرهنگی می‌توان یافت، همین رواج‌یافتگی یا مرسوم بودن است. بنابراین بارزترین ویژگی‌ای که می‌توان در تعریف فرهنگ اخذ کرد، رواج‌یافتگی یک امر در جامعه است.

البته جامع و مانع بودن این تعریف، با توضیحات بعدی محقق خواهد شد. اما چیزی که هست، تعریف فرهنگ از این زاویه، نسبت به تعاریف دیگر، غیر از گویایی و اختصار و دیگر فوایدی که می‌توان برای آن برشمرد، گفتگو و مفاهمه در خصوص مباحث مرتبط با فرهنگ را تسهیل می‌کند.

در هر حال «رواج یافتگی و مرسوم بودن» را باید یک ویژگی مهم در تعریف فرهنگ محسوب کرد. اما این «امر» رواج‌یافته یا مرسوم، چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد تا نام فرهنگ به خود بگیرد؟ و به عبارت دیگر، چه اموری داخل در مقوله فرهنگ می‌شوند؟

به نظر می‌رسد امری که بناست به عنوان فرهنگ تلقی شود، باید غالباً تحت یکی از عناوین پنج‌گانه‌ای که در ادامه می‌آید، قرار گیرد. بر این اساس، امری را که از این پنج عنوان خارج هستند، اگرچه مرسوم و رواج‌یافته باشند، نوعاً نمی‌توان تحت عنوان فرهنگ قرار داد و آنها را جزئی از فرهنگ جامعه قلمداد کرد؛ هرچند ممکن است «مبتنی» بر فرهنگ جامعه یا «مرتبط» با آن باشند. این پنج عنوان که اساس فرهنگ یک جامعه را تشکیل می‌دهند عبارتند از:

۱. عقاید و باورها: مراد از عقاید و باورها در اینجا، «باورهای قدسی» و عقایدی است که شامل ایمان به غیب می‌شود، نه عقیده و باور به معنای «رای و نظر». بعضاً در محاورات شنیده می‌شود که شخصی می‌گوید: «عقیده من در مورد فلان مسأله، این است». در این گونه موارد مراد از عقیده، رای و نظر است نه معنایی که در این بحث از عقیده ارائه و اراده شده است. طبیعتاً آگاهی و جهان‌بینی مقبول در یک جامعه و گرایش‌های فطری به امور معنوی، پایگاه اصلی سازنده عقائد دینی به حساب می‌آیند.

۲. نگرش‌ها: منظور از نگرش، برداشت، تلقی و قضاوت نهایی یک فرد درباره یک مفهوم، پدیده یا شخص است. [۲] ممکن است این برداشت و تلقی، مطابق یا برآیند آگاهی‌های او و یا حتی مغایر با برخی از آگاهی‌های او باشد. و نیز ممکن است صرفاً چند آگاهی از میان تمام آگاهی‌های مربوط به یک موضوع یا مفهوم، نگرشی را در فرد ایجاد کند. به عبارت دیگر، شاید بتوان گفت: «نگرش، مساوی با همه آگاهی‌ها نیست، بلکه نوعی جمع‌بندی و یا برداشت منتخبی از آگاهی‌هاست.» برخی از اوقات ممکن است نگرش‌ها با عقائد همپوشانی داشته باشند چون به طور کلی نگرش به ارزیابی نهایی افراد درباره هر چیزی اطلاق می‌شود.

۳. علائق و گرایش‌ها: تمایلات و علاقه‌مندی‌های افراد نیز جزء اموری است که می‌تواند به عنوان عناصر کلیدی فرهنگ تلقی شود. گرایش اگرچه مانند برخی دیگر از عناصر فرهنگ، یک امر درونی و شخصی محسوب می‌شود ولی آنجا که به هر حال بروز و ظهور بیرونی پیدا می‌کند، قابل شناسایی خواهد بود و هنگامی که وجه مشترک افراد یک جامعه می‌شود یک عنصر فرهنگی به حساب می‌آید.

۴. رفتارها و آداب شخصی: نوع رفتارهای شخصی آدم‌های یک جامعه و آدابی که نحوه رفتار انسان را در موقعیت‌های مختلف زندگی شخصی تعیین می‌کنند، یکی از مهم‌ترین بخش‌های فرهنگ به حساب می‌آیند. شاید عبارت «سبک زندگی» بیشتر با این بخش تناسب داشته باشد.

۵. آیین و رسوم اجتماعی: منظور آن دسته از آداب اجتماعی است که چگونگی تعاملات انسان را در مناسبات اجتماعی و زندگی جمعی تعیین می‌کند. رسوم مربوط به اظهار غم و شادی، سوگواری‌ها و اعیاد از اهم این آیین‌ها به حساب می‌آیند.

«نمادها و نشانه‌ها» هم جزئی از فرهنگ یک جامعه محسوب می‌شوند ولی بیشتر تبعی و فرعی هستند تا اصیل و تعیین‌کننده. به همین دلیل ما آنها را جزء عناصر اصلی فرهنگ تلقی نکردیم. با این حال، نمادها در مباحث فرهنگی بسیار مهم هستند؛ نمادها می‌توانند در تظاهرات و ظهور و بروز هر یک از این عناصر فوق به کار گرفته شوند و معانی خاص خودشان را القا نمایند؛ و حتی زبان یک فرهنگ تلقی شوند و به همین دلیل در یک «مطالعه فرهنگی» از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشند.



مواردی که رواج یافته هستند ولی فرهنگ نیستند

اگر مصداقی از این پنج عنوان در جامعه رواج پیدا کرد، می‌توان آن را جزئی اساسی از فرهنگ یک جامعه نامید و عنصری از عناصر فرهنگی آن جامعه قلمداد کرد. امور دیگری نیز ممکن است در جامعه رواج پیدا کرده و فراگیر شوند، اما آنها را جزء فرهنگ آن جامعه به حساب نمی‌آوریم. «قانون» یکی از این موارد است. قانون معمولاً یک حکم فراگیر است که در جهت اصلاح و تنظیم رفتار جامعه، وضع شده است. هرچند قانون امری فراگیر است که تأثیرات گسترده‌ای بر رفتار فردی و اجتماعی همه افراد جامعه می‌گذارد، ولی جزئی از فرهنگ جامعه نیست. بین فرهنگ و قانون تفاوت وجود دارد؛ مشابه همان تفاوتی که بین اخلاق و حقوق وجود دارد، و یا شبیه همان تفاوتی که بین مباحث اعتقادی و برخی از احکام شرعی وجود دارد.

مجموعه‌ای از قوانین در هر بخشی از موضوعات اجتماعی، یک نظام حقوقی خاص را تشکیل می‌دهند که به نوبه خود در شکل‌گیری فرهنگ جامعه نیز تأثیر بسزایی دارند و چه بسا از فرهنگ نیز تأثیر بپذیرند. ولی باید حساب آن را از فرهنگ جدا نمود تا بتوان کارکرد این دو را در برخی مواقع با یکدیگر مقایسه نمود و از این راه به معارف مهمی درباره فرهنگ دست یافت.

از این دست می‌توان به «واحد پول» کشورها نیز اشاره کرد. واحد پول هر کشور هم جزء مواردی است که در آن کشور رواج است ولی نمی‌توان آن را از عناصر فرهنگی آن کشور دانست؛ چراکه تحت هیچ یک از عناصر پنج‌گانه‌ای که ذکر آنها گذشت قرار نمی‌گیرد، بلکه باید آن را در نظام اقتصادی یک جامعه مورد بررسی قرار داد. باید توجه کرد که نمی‌توان صرفاً به دلیل وجود تأثیرات متقابل میان یک امر رائج -مانند واحد پولی- و فرهنگ جامعه، آن را در زمره عناصر فرهنگی قرار داد.

نمونه دیگر، «شرایط اقلیمی و زیستی» است. شرایط اقلیمی و زیست محیطی افراد جامعه جزء فرهنگ آن جامعه محسوب نمی‌شود، هرچند تأثیرات گسترده‌ای روی همه افراد جامعه می‌گذارد و تک تک افراد جامعه نیز به نحوی با آن درگیر هستند.

خارج کردن برخی از موارد رواج یافته در جامعه از ذیل مفهوم فرهنگ، بدین معنی نیست که این امور با فرهنگ جامعه ارتباطی نداشته باشند. بلکه این امور، هم از فرهنگ جامعه متأثر می‌شوند و هم بر فرهنگ جامعه اثر می‌گذارند. لذا در مباحث آینده، بسیاری از این موارد را جزء عوامل فرهنگ‌ساز معرفی خواهیم کرد. این عوامل، ارتباط تنگاتنگی با مفهوم فرهنگ دارند ولی با وجود این ارتباط عمیق و قربات بسیار، بهتر است نام فرهنگ بر آنها نگذاریم. این تفکیک و دقت، به فهم و تبیین بهتر مباحث فرهنگی کمک می‌کند.

تلقی عمومی مردم از فرهنگ

در بین پنج عنوان ذکر شده، شاید بیشترین نمود فرهنگ در «آیین و رسوم اجتماعی» و «رفتارها و آداب فردی» باشد. بسیاری از مردم وقتی می‌خواهند فرهنگ را معنا کرده یا مصداقی برای آن تعیین کنند، معمولاً به سراغ همین‌ها می‌روند؛ به نگرش‌ها، گرایش‌ها و حتی اعتقادات زیاد توجه ندارند. حتی ممکن است معتقد باشند که نگرش‌ها و گرایش‌ها فرهنگ‌ساز هستند، ولی آنها را جزء فرهنگ قلمداد نمی‌کنند.

البته خود کثرت استعمال و به‌کاررفتن یک لفظ (مثلاً لفظ فرهنگ) در یک معنا توسط مردم، می‌تواند معنای آن را تغییر دهد و یا معانی جدیدی برای آن به وجود آورد. لذا نمی‌توان در استعمال یک لفظ در معانی خاص زیاد محدودیت قائل شد؛ بلکه زبان، همیشه تحول و تکامل خود را در بستر نیازها و تناسب‌ها ادامه می‌دهد و بسیاری از اوقات این علما و اندیشمندان هستند که باید خود را با معانی قابل برداشت از یک لفظ هماهنگ کنند.

با این وجود اگر بخواهیم دقیق‌تر از فرهنگ و مسائل آن گفتگو کنیم و با یک نگاه علمی و کاربردی آن را مورد مطالعه قرار دهیم، باید عناصر و بخش‌های فرهنگ را گسترده‌تر در نظر بگیریم تا شامل تمام اجزای آن بشود. بر این اساس تلقی پیشین از فرهنگ را نمی‌توان یک تلقی کامل دانست. گرچه آن چیزی که دیدنی است و معمولاً به عنوان شاخص، قابل اندازه‌گیری می‌باشد، رفتارها و آداب و رسوم هستند که به صورت فردی و اجتماعی در فرهنگ جامعه نهادینه شده و بروز پیدا می‌کنند، اما فرهنگ بخش‌های دیگری هم دارد که ممکن است کمتر دیده شوند که همان عقاید، نگرش‌ها و گرایش‌ها هستند. اینها هم جزء عناصر تعیین‌کننده فرهنگ یک جامعه به حساب می‌آیند. ما این تکلف را به خود نمی‌دهیم که اینها را صرفاً زمینه‌ساز فرهنگ بدانیم.

سوالاتی که باید به دنبال پاسخ آنها باشیم

با این آشنایی و توافق اجمالی در معنای فرهنگ، حالا باید ببینیم؛ اولاً، اهمیت و ارزش رواج یافتگی هر یک از این عناصر در یک جامعه به چیست؟ تاچه حد فرهنگ در سعادت و شقاوت افراد یک جامعه می‌تواند موثر باشد؟ اگر یک وضعیت نامطلوب در هر یک از این عرصه‌ها در جامعه رواج یافته باشد چه آثار سوئی دارد؟ همچنین، رواج یافتگی یا نهادینه شدن یک وضع مطلوب در فرهنگ جامعه چه پیامدهای مثبتی را به دنبال دارد؟

ثانیاً، چگونه می‌شود آن را مدیریت کرد؟ اساساً فرهنگ تا چه حد مدیریت‌پذیر است؟ چگونه می‌شود به رشد طبیعی آن کمک کرد و یا جلوی تضعیف بخش‌های خوب آن را گرفت؟ چگونه می‌توانیم برای تولید محصولات فرهنگی‌ای که بتوانند فرهنگ‌ساز باشند برنامه‌ریزی کنیم؟ و در نهایت، چگونه می‌توانیم اجرای یک پروژه فرهنگی را در سطح کلان و خرد مدیریت کنیم؟

[۱] «درباره تعریف فرهنگ بیش از ۱۶۱ تعریف جمع‌آوری شده است.» دکتر مهدی ناظمی اردکانی، مقاله «مبانی مهندسی و مدیریت فرهنگی سازمان‌ها»، نشریه راهبرد یاس، شماره ۲۰، زمستان ۸۸، ص ۲۴۶.

[۲] «نگرش» یکی از واژه‌های کاربردی در روان‌شناسی اجتماعی است. در مورد تعریف این واژه دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. هرچند بر اساس تعریفی که در روان‌شناسی اجتماعی ارائه می‌شود، علائق و گرایش‌ها هم جزء نگرش محسوب می‌شوند، همچنان که بخشی از عقاید نیز ذیل همین عنوان می‌گنجد، ولی از آنجایی که ما می‌خواهیم با نگاهی انسان‌شناسانه به جزئیات خاصی در مقوله فرهنگ نظر بیفکنیم، این عناوین را از یکدیگر جدا کردیم و در اینجا تعریف نگرش را محدودتر در نظر گرفته‌ایم و این بیشتر به جهت برخی ملاحظات است که به نوع مباحث آتی و نحوه ورود ما به مسائل فرهنگی برمی‌گردد.

